

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

ملاحظه فرمودید استدلال به آیه شریفه 42 سوره فصلت بر عدم تحریف قرآن استدلال تامی است؛ و اشکالات و شبهات وارد شده را نیز جواب دادیم. همان اشکال دور که در استدلال به آیه قبل عنوان کردیم، در اینجا هم می‌آید که جواب همان است که عرض کردیم.

بیان مرحوم حاجی نوری در معنای آیه سوره فصلت

مرحوم حاجی نوری بعد از اینکه فرموده است به این آیه شریفه برای مانحن فیه نمی‌توان استدلال کرد، می‌گوید معنای آیه شریفه «لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه» این است که در این کتاب تناقضی مشاهده نمی‌کنید؛ چیزی که در کتب آسمانی دیگر مناقض با این کتاب باشد، نیست؛ و در اخباری که این کتاب و اخباری که از قضایای سابق و از قصه‌های انبیا ذکر می‌کند، کذب وجود ندارد. یعنی باطل را به تناقض و کذب تفسیر کرده است. و فرموده آیه شریفه اصلاً کاری به مسئله تحریف و عدم تحریف قرآن ندارد. عبارتی که ایشان دارد این است که تناقض در احکام قرآن یا کذب در اخبار و قصه‌های آن به وسیله این آیه منتفی می‌شود. ببینیم آیا این بیان، بیان درستی است یا نه؟

نقد فرمایش مرحوم حاجی نوری

بهترین نکته را مرحوم محقق خوئی در صفحه 210 کتاب البیان فرموده است. ایشان در جواب این مطلب حاجی نوری فرموده است: این که در قرآن، کتاب را متصف به عزیز بودن فرموده، - عزیز یعنی عديم النظر یا يك تعبیر دیگری هم ذکر کردیم که عبارت بود از المنیع الممتنع من ان یغلب (چیزی که هیچ گاه مغلوب واقع نمی‌شود - علاوه بر این که اقتضا می‌کند که در عنوان کلی باطل یکی از مصادیقش مسئله تحریف باشد، اقتضا می‌کند که این کتاب محفوظ بماند و تغییر و ضیاع و تضییعی در آیات آن بوجود نیاید - وعزت الشيء تقتضي المحافظة علیه من التغير و الضیاع - و فرموده‌اند: اما ارادة خصوص التناقض و الکذب من لفظ الباطل اگر کسی مثل حاجی نوری بخواهد از لفظ باطل خصوص تناقض یا خصوص کذب را اراده کند فلا یناسبها توصیف الکتاب العزة با توصیف کتاب به عزت مناسبت ندارد.

پس، در جواب حاجی باید گفت: باطل يك عنوان عامی است که تناقض، کذب و مسئله تحریف را شامل می‌شود. این جواب مرحوم آقای خوئی که جواب متین و محکمی هم هست، فقط در فرضی است که ما «انه لکتاب عزیز» را نیز به عنوان محل استشهاد در آیه بیاوریم. نکته‌ای را که دیروز بعد از درس بعضی از آقایان اشاره فرمودند، اینجا عرض کنیم؛ و آن این که از تبیان مرحوم شیخ طوسی نقل کردیم که ایشان فرموده قيل فيه معناه اقوال خمسة، پنج قول در معنای این آیه شریفه ذکر شده

است؛ مثلاً قال فلان معناه لا يأتيه الباطل من اول تنزِيل يا معناه لا يقدر الشيطان أن ينتقص منه ؛ این يك نکته‌ي مهمي است در تفسیر که اگر بخواهند بیان مصداق کنند، دیگر کلمه معناه را نمی‌آورند و خود مصداق را ذکر می‌کنند؛ و ممکن است گاه در پنج شش روایت، در هر روایتی يك مصداق برای آن ذکر شود و منافاتی هم نداشته باشد. اما اگر گفتند این آیه شریفه معنایش این است، اینجا دیگر نمی‌توانیم بگوئیم که این، عنوان مصداقی دارد؛ اینجا باید بگوئیم در مقام تفسیر آیه و در مقام تبیین مراد از آیه شریفه است؛ اما این قاعده که خودش يك قاعده صحیحی است که بین موردی که بگویند معناه کذا با جایی که مصداقی ذکر کنند، فرق است.

این در صورتی است که در کلمات ائمه معصومین وارد شود، اما اگر در کلمات افراد عادی وارد شده باشد، مثلاً قتاده گفته است: معناه کذا، اینجا لازم نیست آن را حمل بر تفسیر کنیم، بلکه می‌توانیم آن را حمل بر مصداق کنیم. البته متأسفانه من هنوز ندیدم که در علوم تفسیر جایی به صورت منقح این مطلب ذکر شده باشد؛ و این نکته را هم ما از مرحوم والد رضوان الله علیه داریم که ایشان در بحثهای فقهی‌شان روی این نکته تکیه می‌کردند که اگر در روایتی مربوط به آیه‌ای، امام (ع) فرمود «و معناه کذا»، این را نمی‌توانیم حمل بر مصداق کنیم؛ این را باید حمل بر تفسیر کرد؛ اما اگر کلمه «معناه» را نیاورد، معلوم می‌شود که این، عنوان مصداقی دارد. مثلاً در آیه شریفه «وَلَا يُدِينُ زِينَتُهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» ، در يك روایت آمده است: ما ظهر منها أي: الثياب أي: الكحل ؛ در روایت دیگر دارد أي الكفان ، در يك روایت دیگر مصداق دیگری را بیان می‌کند؛ اینجا این روایات بیان مصداق می‌کنند؛ اما اگر روایتی بگوید «ما ظهر منها معناه هذا»، اینجا دیگر حمل بر مصداق نمی‌شود و بلکه تفسیر آیه خواهد بود. تا اینجا دو آیه را بررسی کردیم، و ملاحظه فرمودید که به نظر ما، هر دو آیه دلالت بسیار خوبی دارد که در قرآن کریم تحریف راه پیدا نمی‌کند. معمولاً هم بزرگان این آیات را ذکر کرده‌اند؛ اما در کتاب نزاحت قرآن از تحریف به دو آیه دیگر هم استدلال شده است که آنها را نیز ذکر می‌کنیم.

استدلال به آیه 32 سوره توبه بر عدم تحریف قرآن

آیه اول، آیه 32 سوره توبه است؛ می‌فرماید: «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» ؛ این آیه مربوط به کفار از یهود و نصاری است که دنبال خاموش کردن نور خدا هستند و خداوند می‌فرماید: اینان یعنی یهود و نصارا می‌خواهند نور خدا را با دهان‌های‌شان، با حرف‌هایی که می‌زنند، خاموش کنند - که در این يك نحوه تشبیهی وجود دارد و آن این که اگر انسان بخواهد يك نور بسیار یا يك آتش بسیار وسیعی را با فوت کردن خاموش کند، امکان ندارد خاموش شود؛ حال، اگر يك فضایی بزرگتر از يك اتاق آتش گرفته باشد مثلاً شهری آتش گرفته باشد، بخواهند با يك فوت کردن این آتش را خاموش کنند، نمی‌توانند آن را خاموش کنند؛ خداوند می‌فرماید این یهود و کفار در مقابل نور خدا می‌خواهند با همین دهان‌های‌شان نور خدا را خاموش کنند - و خداوند هم امتناع دارد؛ تا اینکه نور خودش را به اتمام برساند و تکمیل کند. شاهد مدعا این است که بگوئیم مراد از نور الله، قرآن است؛ دلیل بر آن هم آیه 15 سوره مائده 15 است که می‌گوید «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ» که نور بر قرآن اطلاق شده است.

کفار یهود و نصاری دنبال این بودند که نور خدا یعنی قرآن را خاموش کنند؛ خاموش کردن قرآن هم به این بود که آن را کم و زیاد کنند و شبیه قرآن را بیاورند؛ و خدا می‌فرماید: اینها نمی‌توانند وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورُهُ . پس، آیه دلالت دارد بر این که هیچ کس نمی‌تواند قرآن را تحریف کند؛ برای اینکه آیه می‌فرماید قرآن که نور الله است قابل اطفاء و قابل اخمد نیست؛ کسی نمی‌تواند این نور را خاموش کند. اگر کسی در اینجا اشکال کند که مراد، خود خدا باشد و نه قرآن و اضافه در اینجا، اضافه بیانیه باشد؛ شاهدش هم آیاتی است که می‌گوید «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» ؛ در پاسخ فرمودند: بله، ما دو نور داریم؛ يك نور تشریعی و يك نور تکوینی؛ خداوند خودش نور تکوینی آسمان‌ها و زمین است و قرآن نور تشریعی آسمان‌ها و زمین است. این استدلال در صفحه 69 به بعد کتاب نزاحت قرآن بیان شده است.

مناقشه در استدلال به آیه سوره توبه

به نظر ما، این استدلال قابل مناقشه است؛ اشکال اولی که داریم، این است که معلوم نیست که مراد از نور الله، قرآن باشد؛ زیرا، احتمال دارد که این اضافه، اضافه بیانیه باشد؛ یعنی اینها دنبال خاموش کردن خداوند و از بین بردن خدا هستند؛ البته نه ذات خدا، بلکه آنچه مربوط به خدا از رسالت و دین است. یا اگر این را نگوئیم، ظهور روشن این آیه نور الله، دین اسلام است؛ یعنی یهود و نصاری دنبال این هستند که اسلام را از بین ببرند؛ به این که یا پیامبر را بگویند ساحر و مجنون است و یا او را مسخره کنند، یا پیامبر را از بین ببرند و نا بود کنند؛ یا دین خدا را به مسخره بگیرند. بله، يك گوشه‌اش هم مسئله قرآن است، اما آیه متمرکز روی قرآن نیست و بلکه بر روی مجموعه دین متمرکز است. ما يك شاهد خیلی خوبی که داریم که در اینجا اصلاً بحث قرآن مطرح نیست، دنباله آیه است که می‌فرماید «وَيَأْتِي اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُنْمِ نُورَهُ»؛ اگر نور اول را به قرآن تفسیر کنید، نور دوم را هم باید به قرآن تفسیر کنید؛ یعنی بگوئیم بله، اینها نمی‌توانند تا زمانی که خداوند قرآن را تکمیل کند. در حالی که منظور از این قسمت آیه این است که خداوند نور خودش را که اسلام است، به اندازه‌ای گسترش می‌دهد که همه عالم را می‌گیرد.

اصلاً این آیه از آیاتی است که وعده به گسترش اسلام به تمام عالم می‌دهد. بیان مرحوم طبرسی: مرحوم طبرسی در مجمع البیان ذکر می‌کند که: المعناه اخبر سبحانه تعالی عن هولاء الكفار من اليهود والنصارى انهم يريدون ان يطفئوا نور الله و هو القرآن و الاسلام ايشان هر دو - اسلام و قرآن - را کنار هم می‌آورد عن اکثر المفسرين و قيل نور الله الدلالة و البرهان يعني معجزات، ادله، براهین لانهما يهتدي بهما كما يهتدي بالانوار و لما سمي سبحانه الحجج و البراهين انواراً سمي معارضتهم لذلك اطفاء چون خدا اسم حجج و براهین را انوار گذاشته است، اسم معارضه‌اش را هم اطفاء گذاشت. یعنی به عبارت دیگر، در آیه شریفه وقتی ما به کتب تفسیری مراجعه می‌کنیم، دو احتمال است؛ يك احتمال این که مراد از «نور الله» اسلام است؛ و احتمال دوم این که مراد، ادله و براهین است. اما کسی نگفته که مراد از «نور الله» خصوص قرآن است. بیان قرطبی: قرطبی در جلد 8، صفحه 121، می‌گوید: يريدون ان يطفئوا نور الله اي دلالتة و حججه علي توحيدة جعل البراهين بمنزلة النور لما فيها من البیان؛ یعنی نور را به ادله و براهین تفسیر کرده و بعد فرموده است براهین را خداوند به منزله نور قرار داده، چون در آنها بیان وجود دارد؛ وقيل المعني نور الاسلام نور اسلام را به عنوان احتمال دوم و احتمال ضعیف‌تر ذکر کرده است.

بیان زمخشری: صاحب الکشاف می‌گوید مثل حالهم في طلبهم ان يبطلوا نبوة محمد(ص) بالتكذيب اینها دنبال تکذیب پیامبر و دنبال تکذیب اساس نبوت پیامبر بودند، نه خصوص قرآن؛ و تمرکزی روی خصوص قرآن نیست. بنابراین، اولاً در تفاسیر قرآن و اسلام در کنار هم به عنوان «نور الله» بیان شده است و خصوص قرآن مراد نیست؛ ثانیاً اگر مراد، خصوص قرآن باشد، با انتهای آیه - یا بی الله الا أن يتم نوره - سازگاری ندارد؛ زیرا، در این صورت، «الا ان يتم نوره» یعنی تا زمانی که قرآن را تکمیل کند، بعد که قرآن تکمیل شد، چه می‌شود؟ دعوی تحریف تازه مربوط به بعد از تکمیل قرآن است. علاوه آن که تقسیم نور به نور تشریعی و نور تکوینی این هم يك مقداری جای تأمل دارد که خودتان تأمل بفرمایید. و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين.